

جنگ و صلح در فقه اسلامی

۱. اقسام جهاد و تکلیف جامعه‌ی اسلامی در برابر هر یک

علامه‌ی بزرگوار، شیخ جعفر کاشف الغطاء، در کتاب ارزشمند فقهی خویش به نام "کشف الغطاء عن مبهمات شریعة الغراء" در مبحث جهاد می‌نویسد: **جهاد به پنج قسم تقسیم می‌شود.**

قسم اول: جهاد برای حفظ و حراست مجتمع و بلاد اسلام است از هجوم کفار مستحقین غضب جبار، که آماده شده، لشکر خود را جمع آوری کرده، قصد هجوم بر اراضی و شهر و روستاهای مسلمانان را دارند که کلمه‌ی کفر را ترویج و بالا برده، کلمه‌ی اسلام و اسلام را تنزل دهند و در بلاد مسلمین کنیسه‌ها و کلیساها ساخته و ناقوس‌ها را به صدا در آورده و در بلاد مسلمین آشکارا شعارهای کفر سر دهند و شرع و دین، ظاهراً به نام حضرت موسی و عیسی بوده و کفر شدت یافته و استیلا و تسلط قائلین به خدایان سه‌گانه و مشرکین و منکرات زیاد شوند. ایشان در حقیقت منکرین خدا بوده و خدای یکتای بی‌همتا را قبول ندارند.

در اینجا اگر کسانی باشند که قیام کنند و جهاد و دفاع از حریم اسلام و مسلمین کنند؛ تکلیف از گردن دیگر مسلمانان ساقط می‌شود، و الاً بر همه‌ی اهل اسلام که قدرت بر هجرت و مقابله با دشمن و ذلت آنها دارند واجب می‌شود که قیام نموده و با دشمن جهاد و دفاع کنند و بر کسی که قابلیت جمع آوری لشکر و ترتیب و تنظیم سپاه دارد واجب است که به این کار قیام کند؛ چه در زمان و عصری که امام علیه السلام غایب باشد و چه در زمان حضور آن جناب که اذن و اجازه از آن جناب معتبر و شرط است.

قسم دوم: جهاد برای دفع ملاءین است که بر دماء و اعراض مسلمین مسلط شده‌اند.

اینگونه جهاد بر حاضرین واجب است؛ اگر چنانچه حاضرین قیام نمایند و یا نتوانند؛ بر حاضرین و غائبین، این جهاد و دفاع واجب است و جایز است که رئیس مطاع، در صورت حضور و عدم تسلط امام، و یا با غیبت امام و حضور مجتهد، به مقدار کفایت برای دفع دشمن از اموال مسلمین بردارد؛ و در حضور مجتهد و غیبت امام علیه السلام، اجازه دادن از مجتهد، اولی^۱ و سزاوارتر است.

قسم سوم: جهاد برای دفاع از گروهی از مسلمین است که با گروهی از کفار برخورد و درگیری دارند؛ به نحوی که خوف و ترس تسلط و استیلاء کفار بر مسلمانان می‌باشد.

قسم چهارم: جهاد برای دفع کفار از بلاد و شهرها و روستاها و اراضی مسلمین و بیرون کردن کفار از سرزمین اسلامی است؛ که کفار بر آن اراضی تسلط پیدا کرده‌اند؛ و اصلاح مجتمع و بلاد اسلام است که با هجوم کفار شکسته و شکاف خورده است؛ و سعی و کوشش برای نجات مسلمین از چنگال ظلم کفری ملاعین است.

اگر چنانچه کسی در مرزها نیست که این کفار را از سرزمین اسلامی دفع کند؛ بر همه‌ی مسلمین اعم از حاضرین و غائبین واجب می‌شود که چشم از اموال و عیال و اطفال پوشیده و هجرت و کوچ کنند تا شرّ دشمنان خدا را از سر دوستان خدا کم و کوتاه کنند و هر کس به هر اندازه که جاه و مال و سلاح و حيله و تدبیر دارد؛ در این باره صرف کند تا مجتمع و بلاد اسلام و اهل اسلام را از تسلط و شرّ کفری لثام حفظ نمایند.

و این اقسام (چهارگانه) افضل اقسام جهاد و اعظم وسایل بربّ العباد و برتر و پرفضیلت‌تر از جهاد برای ردّ کفار به اسلام است و هر کس در این اقسام چهارگانه کشته شود، با شهداء روز محشر بوده؛ و الله او شهید اکبر است. پس سعید آن کسی است که بین صفوف کشته شود و او در پیشگاه خدا به منزله‌ی شهدایی است که روز عاشورا در سرزمین کربلا با امام حسین علیه‌السلام کشته شده‌اند که بهشت برای ورود آنان آراسته و آماده و حورالعین و ولدان در انتظار استقبال آنان و آنها در روز قیامت میهمانان سید انس و جانّ و حضرت پیامبر آخرالزمان خواهند بود.

قسم پنجم: جهاد با کفار و توجّه به سوی سرزمین‌های آنها است، برای دعوت کردن و رد نمودن (آنها) به سوی اسلام و اذعان و اعتقاد داشتن به احکام و دستورات نبیّ امّی مبعوث از جانب مَلِکِ عَالَمِ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَفْضَلُ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ؛ و این مقام و منصب از مختصّات پیغمبر و امام و منصوب خاصّ از جانب آنها است و از شئون نایب عام نیست و باقی اقسام، (اقسام چهارگانه)، همه‌ی مردم در آنها سهیم و شریک و مسؤول‌اند.

هر یک از این اقسام پنجگانه، مندرج در جهاد است و حقیقتاً بر کشته‌شدگان آنها در معرکه و میدان جنگ، حکم شهید مترتب است در دنیا و آخرت، اگر با خلوص نیت به جبهه قدم نهاده باشند؛ و خداوند برای آنان درجات رفیعه و مراتب عالیّه و مساکن طیّبه و زندگانی جاودانی رضوان و رضا و خوشنودی خداوند، که بالاتر از هر کرامت و

عزّت و نعمتی است که خداوند به شهدا در آخرت وعده فرموده و مهیا کرده، به این شهدا نیز عطا می‌فرماید و در دنیا تغسیل و تکفین و تحنيط از آنها ساقط؛ و لباس‌های چرمی و پوستی و چیزهایی که باقی ماندن آنها به همراه او به وی ضرر بزرگ می‌زند؛ از بدن آنها کنده می‌شود و پس از آن، با لباس خونین خود، بدون غسل و کفن و حنوط به خاک سپرده خواهند شد؛ و این حکم مختصّ کسانی است که در جبهه، بین دو صف کشته شوند و مسلمین آنان را با رمقی از حیات درک نکنند.^۱

قسم پنجم با اقسام چهارگانه‌ی جهاد و دفاع فرق‌هایی دارد که نویسنده‌ی کشف الغطاء یکی از آن فرق‌ها را چنین بیان می‌کند:

فرق بین قسم پنجم که جهاد با کفار و توجّه به سوی اماکن آنها است برای دعوت به اسلام، و بین چهار قسم دیگر آن، این است که محاربه و جنگ در این قسم پنجم مختص به کفار است برای جلب به سوی اسلام؛ اما در اقسام چهارگانه، فرق میان کفار و میان مسلمین و مؤمنین نیست. در صورتیکه مسلمین و مؤمنین همان قصد و اراده کفار را که هجوم و حمله به مسلمانان و تصرف بلاد و اراضی و تجاوز به عرض و جان و مال مسلمین و مؤمنین است، داشته باشند^۲؛ در چنین صورتی جنگ و جهاد و دفاع با اینها مانند جنگ و جهاد و دفاع با کفار لازم و ضروری است.

صاحب کشف الغطاء از دیدگاه دیگر، جهاد و دفاع را صرف نظر از دفاع فردی و شخصی، به **دو قسم** زیر تقسیم می‌نماید.

قسم اول جهادی است که متضمّن دفاع از مجتمع و بلاد و نفوس و أعراض مسلمین و آنچه که در شرع اسلام محترم است، نمی‌باشد؛ بلکه غرض و هدف از این قسم از جمع جنود و نصب رایات، هدایت کفار و دعوت کردن آنها به اقرار به کلمه‌ی اسلام است؛ و اینگونه جهاد، ابتدایی است که از مناصب و شئون خاصّه‌ی امام علیه‌السلام و یا از شئون نایب خاصّ او است و نایب عامّ او در اینگونه و قسم، حقّ دخالت ندارد.

^۱ کشف الغطاء، کتاب الجهاد، صفحه ۳۸۱

^۲ کشف الغطاء، کتاب الجهاد، صفحه ۳۸۲

قسم دوم جهادی است که متضمّن دفاع از مجتمع و بلاد مسلمین است که کفّار قصد شکستن آن و استیلاء کلمه‌ی کفر و تقویت آن و ضعف کلمه‌ی اسلام را نموده‌اند و یا متضمّن دفاع از دخول کفّار به سرزمین و اراضی مسلمین و تصرف آن می‌باشد و یا دفاع از أعراض و بلاد مسلمین است که کفّار داخل در آن بلاد شده‌اند؛ و اینگونه دفاع برای بیرون راندن و اخراج کفّار از بلاد اسلامی و کوتاه کردن شرّ آنها از سر مسلمین است؛ و یا متضمّن دفاع از یک دسته و فرقه از مسلمین است که با یک دسته و فرقه‌ی نیرومند دیگر از مسلمین برخورد و درگیری پیدا کرده‌اند؛ و یا دفاع از دسته و فرقه‌ای از مسلمین برحق که فرقه و دسته‌ای از اهل باطل بر آنها بغی و ظلم و تجاوز کرده‌اند.

در تمام این موارد نمی‌توان دفاع کرد مگر با آمادگی جنگی و جمع‌آوری قشون و تجهیز قوا. اگر زمان حضور امام علیه‌السلام باشد، که تهیّی لشکر و جمع جنود به عهده‌ی خود آن حضرت بوده و به هیچ کس تعرّض این مقام و منصب جایز نیست مگر اینکه امام شخص معینی را برای این پست و مقام و سمت به تنهایی، و یا با مناصب دیگر، تعیین فرماید. در این صورت مکلفین باید از نایب خاصّ امام علیه‌السلام اطاعت نمایند؛ و اگر امام علیه‌السلام غایب باشد و یا حاضر باشد اما اذن و اجازه از او ممکن نباشد؛ بر مجتهدین و نواب عام امام علیه‌السلام واجب است که به این امر قیام کنند و واجب، مقدّم بودن افضل مجتهدین یا مأذون و منصوب او به این سیمت و منصب است و به دیگر مجتهدان تعرّض جایز نیست؛ و بر مکلفین واجب است که از این مجتهد و یا از مأذون و منصوب او اطاعت نمایند و هر که با او مخالفت کند، مخالفت با امام او کرده است.^۳

شیخ طوسی فتوای خویش در زمینه‌ی وجوب دفاع را چنین اظهار می‌کند:

«اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يَدْهَمَ الْمُسْلِمِينَ أَمْرٌ مِنْ قِبَلِ الْعَدُوِّ وَيُخَافُ مِنْهُ عَلَىٰ بَيْتَةِ الْإِسْلَامِ وَيُخْشَىٰ بَوَارُهُ أَوْ يُخَافُ عَلَىٰ قَوْمٍ مِنْهُمْ، وَجَبَ حِينَئِذٍ جِهَادُهُمْ وَدِفَاعُهُمْ»^۴

ترجمه: مگر آن که مسلمانان از جانب دشمنان مورد هجوم و لشکرکشی قرار بگیرند به نحوی که خوف تصرف و نابودی بلاد و مجتمع اسلامی و یا خوف نابودی عدّه و گروهی از مسلمین در بین باشد؛ در اینصورت جهاد و دفاع بر مسلمانان واجب است.

^۳ کشف الغطاء، کتاب الجهاد، صفحه ۳۹۵

^۴ نهاية الاحکام، صفحه ۲۹۰

فتوای امام امت نیز در زمینه‌ی ضرورت دفاع از ملت‌های مسلمان بدین قرار است:

«لَوْ خِيفَ عَلَىٰ أَحَدِي الدُّوَلِ الْإِسْلَامِيَّةِ مِنْ هَجْمَةِ الْأَجَانِبِ، يَجِبُ عَلَىٰ جَمِيعِ الدُّوَلِ الْإِسْلَامِيَّةِ الدَّفَاعُ عَنْهَا بِأَيِّ وَسْعَةٍ مُمْكِنَةٍ كَمَا يَجِبُ عَلَىٰ سَائِرِ الْمُسْلِمِينَ»^۷

ترجمه: اگر به یکی از کشورهای اسلامی از هجوم اجانب و حمله‌ی بیگانگان ترسیده شود، بر تمام دولت‌های اسلامی واجب است که با هر امکاناتی که دسترسی‌پذیر است، از آن کشور دفاع کنند و همچنین بر سایر مسلمانان نیز واجب است.

۲. بُغَاءُ وَبَاغِيَان

در طول زمان، همیشه گروهی از انسان‌ها در صحنه‌ی زندگی، به حقوق و حدود خود قانع نیستند و درصدد تعدی و تجاوز به حدود و حقوق دیگران برآمده و بر دیگران باغی و ظلم می‌کنند و بر گروهی ضعیف‌تر از خود تعدی و ظلم روا می‌دارند. در چنین صورت و وظیفه‌ی مسلمین سکوت و بی‌تفاوتی نیست؛ بلکه مسلمانان موظفند علیه گروه باغی قیام کرده و در کنار گروه مظلوم، با گروه باغی و ظالم مبارزه کنند و این مبارزه را تا زمانی که گروه باغی دست از باغی و ظلم برنداشته، ادامه دهند و در صورت دست برداشتن، صلحی عادلانه بین این دو گروه برقرار نمایند که در اثر آن، حقوق و حدود انسان‌ها رعایت شده و به احدی یا گروهی ظلم و تعدی و تجاوز نشود.

قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاتًا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»^۸

ترجمه: اگر دو گروه و طائفه از مؤمنین با هم درگیر جنگ شدند؛ پس شما بین آنها را اصلاح کنید. اگر یکی از این دو گروه بر گروه دیگر باغی و ظلم می‌کند؛ شما (در کنار گروه مظلوم) با آن گروه باغی و ظالم بجنگید تا به امر خدا (که برقراری قسط و عدل و صلح است) گردن نهد و برگردد. پس اگر گروه باغی به امر خدا برگشت؛ شما میان آن دو گروه صلح عادلانه برقرار کنید و در برقراری صلح و در اصلاح بین آنها، قسط و عدل را رعایت نمایید که همانا خداوند عدالت‌پیشگان را دوست می‌دارد.

در این آیه، خداوند سبحان مؤمنان را به سه چیز تکلیف کرده است: ۱- اصلاح بین دو گروه متخاصم و متنازع از مؤمنان. ۲- قتال و پیکار با گروه باغی تا آن‌گاه که آن گروه از باغی و ظلم و تعدی خود دست بردارد و به امر خدا

^۷ تحریر الوسیله، دفاع، مسئله ۷

^۸ قرآن کریم، سوره حجرات، آیه ۹

برگردد. ۳- پس از اینکه باغی دست از بغی و ظلم خود برداشت، صلحی عادلانه برقرار و ایجاد شود؛ به نحوی که دیگر گروهی بر گروه دیگر بغی و ظلم و تجاوز ننماید.

محمد بن یعقوب کلینی (رحمة الله) از حفص بن غیاث روایت کرده است: "قَالَ سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ طَائِفَتَيْنِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ افْتَتَلُوا، أَحَدُهُمَا بَاغِيَةٌ وَالْأُخْرَى عَادِلَةٌ، فَهَزَمَتِ الْعَادِلَةُ الْبَاغِيَةَ. فَقَالَ لَيْسَ لِأَهْلِ الْعَدْلِ أَنْ يَتَّبِعُوا مُدْبِرًا وَلَا يَفْتَتِلُوا أَسِيرًا وَلَا يُجْهَرُوا عَلَى جَرِيحٍ؛ وَهَذَا إِذَا لَمْ يَبْقَ مِنْ أَهْلِ الْبَغِيِّ أَحَدٌ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ فِتْنَةٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهَا؛ فَإِذَا كَانَ لَهُمْ فِتْنَةٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهَا، فَإِنَّ أَسِيرَهُمْ يُقْتَلُ وَ مُدْبِرَهُمْ يُتَّبَعُ وَ جَرِيحَهُمْ يُجْهَرُ عَلَيْهِ"^۷

ترجمه: من از امام صادق علیه السلام درباره‌ی دو طائفه از مؤمنین که یکی از آنها باغی و دیگری عادل است و با هم در جنگ درگیر شدند؛ پرسیدم که اگر گروه عادل بر طائفه‌ی باغی و ظالم غالب شد و او را وادار به فرار کرد؛ چه باید کرد؟ آن حضرت فرمود: در اینصورت که گروه باغی فرار می‌کند؛ گروه عادل حق تعقیب فراریان و حق کشتن مجروحان آنها را ندارد؛ و این حکم در زمانی است که از سران بغی و ظلم کسی باقی نمانده و برای باغیان دسته و گروه مرکزی و هسته‌ی مرکزی نباشد که فراریان با بازگشت به سوی آنها دوباره به گروه عادل بغی و ظلم کنند؛ و اگر برای باغیان هسته‌ی مرکزی باشد که اگر به سوی آن برگردند و دوباره تحریک و تقویت شده و به بغی و ظلم خود ادامه خواهند داد؛ در چنین صورت، اسیران آنها مقتول و فراریان آنها تعقیب و مجروحان آنها کشته می‌شوند.

و در دعائم از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: "إِذَا انْهَزَمَ أَهْلُ الْبَغِيِّ وَ كَانَ لَهُمْ فِتْنَةٌ يَلْجَأُونَ إِلَيْهَا، أُطْلَبُوا وَ أُجْهَرُوا عَلَى جَرِحَتِهِمْ وَ أُتْبِعُوا وَ قُتِلُوا مَا أَمَكَنَ اتِّبَاعُهُمْ وَ قَتْلُهُمْ وَ كَذَلِكَ سَارَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَصْحَابِ صَفِينٍ لِأَنَّ مُعَاوِيَةَ كَانَ وَرَائِهِمْ وَ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُمْ فِتْنَةٌ، لَمْ يُطَلَّبُوا وَ لَمْ يُجْهَرْ عَلَى جَرِحَتِهِمْ لِأَنَّهُمْ إِذَا وُلُّوا تَفَرَّقُوا"^۸

ترجمه: وقتی که اهل بغی شکست خوردند و برای آنها مرکزیتی بود که به آن پناه می‌بردند، مورد جستجو واقع می‌شدند و زخمیانشان به قتل رسانده می‌شدند و تا حدی که تعقیب و کشتنشان امکان داشت، تعقیب می‌شدند و به قتل رسانده می‌شدند و علی علیه السلام در مورد اصحاب صفین همین گونه عمل نمود زیرا معاویه پشت سر آنها بود. و هنگامیکه مرکزیتی برای آنها نباشد، مورد جستجو واقع نمی‌شوند و زخمیهایشان به قتل رسانده می‌شوند چون وقتی آنها رو برگردانده عقب‌نشینی کردند، از هم پراکنده می‌شوند. صاحب کتاب کشف الغطاء فتوای خویش را

^۷ کتاب مسالک، صفحه ۳۶۴

^۸ کتاب المستدرک، باب ۲۲، حدیث ۱

در این مورد چنین بیان می‌کند: "الْبَغْيُ هُوَ الظُّلْمُ وَ التَّعَدَّى وَ كُلُّ ظَالِمٍ باغٌ وَ اعَانَةُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ فِي دَفْعِ الظُّلْمِ عَنْهُ فِيمَا يَتَعَلَّقُ بِالْأَعْرَاضِ وَ النَّفُوسِ وَاجِبَةٌ وَجُوبًا كِفَايَةً؛ فَتَجِبُ الْمُحَارَبَةُ فِي دَفْعِهِ عَنْهُ وَجُوبًا كِفَايَةً. ثُمَّ لَوْ بَعَثَ فِرْقَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى أُخْرَى مِنْهُمْ فَغَلَبَتِ الْمَظْلُومَةَ الظَّالِمَةَ؛ فَلَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَجْهَرُوا عَلَى جَرِيحِهِمْ وَ لَا يَتَّبِعُوا مُدْبِرَهُمْ إِلَّا مَعَ بَقَاءِ احْتِمَالِ رُجُوعِهِ"^۹

ترجمه: بغی به معنی ظلم و تعدی است و هر ظالم متجاوز باغی است و کمک کردن به مظلوم علیه ظالم در دفع ظلم که خواه ظلم در اعراض و خواه در نفوس باشد واجب کفایی است؛ پس محاربه با باغی در دفع ظلم از مظلوم واجب کفایی است. اگر گروهی از مؤمنین بر گروهی دیگر از آنها بغی و ظلم کنند و گروه مظلوم بر باغی و ظالم غالب شوند، گروه غالب حق کشتن مجروحان و تعقیب فراریان را ندارند مگر با احتمال بازگشتن باغیان. جواهر، فتوای خویش را در مورد بُغَاءُ چنین بیان می‌کند: «وَ كَيْفَ كَانَ فَتَيَالُ الْبُغَاءِ كَقِتَالِ الْمُشْرِكِينَ فِي الْوُجُوبِ وَ كِفَايَتِهِ وَ كَوْنُ تَرْكِهِ كَبِيرَةً وَ إِنَّ الْفِرَارَ مِنْهُ كَالْفِرَارِ مِنْهُ بِإِخْلَافٍ أَجْدَهُ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ كَمَا اعْتَرَفَ بِهِ فِي الْمُنْتَهَى وَ النَّصُوصِ مِنَ الطَّرْفَيْنِ وَاقِيَةً ... نَعَمْ مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْبَغْيِ لَهُمْ فِتْنَةٌ يَرْجَعُ إِلَيْهَا جَازَ الْأَجْهَازُ عَلَى جَرِيحِهِمْ وَ اتَّبَاعُ مُدْبِرِهِمْ وَ قَتْلُ أَسِيرِهِمْ»^{۱۰}

ترجمه: به هر حال پیکار با بُغَات از نظر وجوب و کفایی بودن وجوب آن و اینکه ترک آن گناه کبیره است؛ همچون جنگ با مشرکین است؛ و فرار از آن، همانند فرار از جنگ با مشرکین می‌باشد؛ بدون اینکه هیچگونه نظر مخالفی را از فقهاء در این حکم دیده و یافته باشم. همانطور که علامه در منتهی^۱ به آن اعتراف کرده و نصوص طرفین وافی به آن است ... بلی، کسانی از اهل بغی که بر ایشان مرکزیتی باشد که به سوی آن باز می‌گردند؛ کشتن مجروحین آنها و تعقیب فراریانشان و کشتن اسیرانشان جایز است.

همچنین ایشان در جای دیگر بحث، فتوای خود را چنین بیان می‌کنند که: «وَ إِنْ اسْتَعَاذُوا بِالْمَصَاحِفِ وَ الدَّعْوَةِ إِلَى حُكْمِ الْكِتَابِ، لَمْ يُلْتَفَتْ إِلَيْهِمْ إِذَا كَانَ قَدْ دُعُوا إِلَيْهِ فَاْمْتَنَعُوا؛ فَيَقَاتِلُونَ حِينَئِذٍ حَتَّى يَصْرَحُوا بِالْفِتْنَةِ عَلَى وَجْهِ لَمْ يُعْلَمَ كَوْنُهُ خَدِيْعَةً»^{۱۱}

ترجمه: و اگر اهل بغی به قرآن‌ها و به دعوت به داوری قرآن پناه بردند؛ در صورتی که قبلاً به قرآن و داوری آن دعوت شده بودند و از آن امتناع کرده بودند؛ به سخانشان توجه نمی‌شود. پس آن هنگام با آنها جنگیده می‌شود، تا جایی که به نحوی که احساس خدعه از آن نشود، با مرکزیتشان برگردند.

^۹ کشف الغطاء، کتاب الجهاد، صفحه ۴۰۳، فصل الثانی فی البغاة

^{۱۰} جواهر، جلد ۲۱، کتاب الجهاد، صفحه ۳۲۸

^{۱۱} جواهر، جلد ۲۱، کتاب الجهاد، صفحه ۳۲۶

۳. صلح

به طور قطع و مسلم زندگی در کنار صلح و آرامش و توأم با عبادت خالق و خدمت به خلق خدا بهتر و دلپسندتر است و همه‌ی انسان‌های عاقل به اینچنین زندگی علاقه‌مند بوده و برای بدست آوردن آن تلاش می‌کنند. اما گاهی هم برای دفع فتنه و فساد و شر، جنگ و دفاع لازم می‌شود. در اینصورت تا آنجایی که ضرورت و توان مسلمین ایجاب می‌کند، باید کوشید و جنگید و دفاع کرد.

اما اگر توان مسلمین برای ادمه‌ی دفاع ضعیف شده و یا صلاح مسلمین در برقراری صلح باشد؛ رئیس مسلمین یا رئیس دشمن اگر در پی صلح مسالمت فریقین و به صلاح مسلمین باشد؛ قرارداد صلح می‌بندند و بر همه‌ی مسلمانان هم لازم است که مطابق این قرارداد عمل نمایند.

در اینصورت اگر امام علیه‌الصلوة والسلام یا نائب او و یا کسی که متصدی و مسئول سپاه و قوای مسلمین است، در سپاه مسلمین ضعف و ناتوانی و یا سستی و زبونی مشاهده نماید و تشخیص دهد که صلح بین دو گروه درگیر در جنگ، به نفع مسلمین شریعت سید المرسلین است؛ می‌تواند به هر نحو که اسلام و مسلمین صلاحش بیشتر تأمین می‌شود؛ قرارداد صلح ببندد و عقد این قرارداد فقط از شخص رئیس صحیح است و مانند امان نیست که از غیر رئیس هم صحیح بوده باشد. و مابالمصالحه باید نزد متصالحین معلوم باشد. عقد صلح با هر گونه لفظ، از عربی و غیره، و با هر چیزی که مفید انشاء قرارداد صلح باشد، از اشاره و کنایه، واقع می‌شود. و حکم قرارداد صلح واقع بین دو رئیس، به جمیع افراد ساری و جاری می‌شود. اگر چنانچه به علت فقدان بعضی از شرایط، صلح فاسد شود و کفار فساد آن را ندانند و داخل بلاد مسلمین شوند، در امان و امانند تا به مأمّن و محلّ و مسکن خود برگردند. صلح در مقابل گرفتن اراضی و مواشی و مزارع و اشجار و امثال آنها جایز است.

قرآن کریم در زمینه‌ی صلح می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ^{۱۲}»

ترجمه: ای گروه مؤمنان به صلح داخل شوید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید که همانا شیطان دشمن آشکار شما است.

همچنین قرآن در مورد صلح می‌فرماید: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ^{۱۳}»

^{۱۲} قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۰۸

ترجمه: اگر آنان به راستی مایل به صلح شدند؛ پس تو هم میل به صلح داشته باش و (پس از بررسی ظواهر که هیچ گونه احتمال خدعه‌ای آشکارا وجود نداشته باشد؛ در مورد احتمالات ناشناخته) بر خدا توکل کن که همانا خداوند شنوای داناست.

در جای دیگر قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: «فَإِنْ اعْتَزَلْتُمْ فَلِمَ يِقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلْمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا»^{۱۳}

ترجمه: پس اگر کناره‌گیری کردند و با شما نجنگیدند و دست صلح به سوی شما دراز کردند، خداوند برای شما بر آنان راه (جنگیدن) قرار نداده است. در این آیه‌ی شریفه، صلح کامل و پایداری که به نفع مسلمانان است تجویز شده، اما اگر دشمن بخواهد در زیر چتر صلح، آماده شود و تجهیز قوا کند و به مسلمین یورش برد؛ اینگونه صلح خفت بار و ذلت آور و ننگین است و چنین صلحی به صلاح مسلمین نبوده و به هیچ وجه جایز نیست.

قرآن کریم در این مورد می‌فرماید: "فَإِنْ لَمْ يَعْزِلْوا يُقَاتِلُوا إِلَيْكُمُ السَّلْمَ وَيَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فَخَذُواهُمْ وَأَقْتَلُوهُمْ حَيْثُ تَقَفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكَمُ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا"^{۱۴}

ترجمه: پس اگر آنان از شما کناره‌گیری نکردند و آشتی و صلح نکرده و دست از شما برداشتند؛ پس آنها را هر کجا که یافتید، بگیرید و بکشید. ما شما را بر آنها مسلط و فرمانروای آشکار قرار دادیم.

باید مسلمین توجه داشته باشند که روح راحت‌طلبی و آسایش‌دوستی انسان‌ها در شرایطی که صلح به نفع اسلام و مسلمین نیست، موجب نشود که از جانب مسلمین ندای صلح در داده شده و دست از کارزار کشیده شود. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: "فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتَرَكَكُمْ أَعْمَالِكُمْ"^{۱۵}

ترجمه: پس شما زبون و سست نشوید و در اثر آن، دشمن را به صلح و آشتی نخوانید و حال آنکه شما برترید و خدا با شماست و هرگز از اعمال شما نمی‌کاهد.

مرحوم شیخ جواد مغنیه در تفسیر خود ذیل این آیه‌ی شریفه، چنین می‌نگارد: حوادث و وقایع تاریخ ثابت کرده که هر کس در پیش روی دشمن سستی و زبونی کند و از دشمن و مقابله و روبرو شدن با آن خوف و ترس داشته

^{۱۳} قرآن کریم، سوره انفال، آیه ۶۱

^{۱۴} قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۹۰

^{۱۵} سوره نساء، آیه ۹۱

^{۱۶} سوره محمد، آیه ۳۵

باشد؛ شمشیر و حرابه‌ای بُرآن بدست دشمن برای کشتن خود داده و یا به ذلت و حقارت و اسارت خود در نزد دشمن اقدام کرده است که امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: "هیبت و خوف و ترس، قرین تباهی و زیانکاری؛ و حیای نابجا، توأم با محرومیت است." و سیاست درست جنگی در نزد کارشناسان و متخصصان نظامی آن است که انسان در پیش روی دشمن سستی نکند و نیز با نیرومندی دشمن سست نشده و از میدان بیرون نرود؛ بلکه وسایل و ابزار مقابله را به قدر امکان فراهم کند و با ثبات و پایداری، مشقت و درد و رنج‌ها را کوچک و خوار شمرده، استقامت ورزد؛ که خداوند این سیاست را در قرآن کریم ترسیم می‌کند. در این آیه‌ی شریفه "فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ" یعنی شما در برابر دشمنان خود سستی ننمائید و تسلیم نیرومندی و قدرت و طغیان دشمن نگردید. و نیز در این آیه‌ی شریفه "وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ" یعنی با دیدن قدرت و نیروی دشمن سستی نکنید و هر اندازه از نیروی انسانی و نیروی اقتصادی که در اختیار دارید، برای جنگیدن با دشمنان آماده و فراهم سازید. و خلاصه‌ی معنی "فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ" این است: وقتی که شما با یک دشمن خطرناک که هیچ‌گونه ارج و قدر و ارزش به حق و عدالت نمی‌دهد و به هیچ قانون و عهد و پیمان پایبند نیست و فقط با زور و قلدری سر و کار دارد، مواجه و روبرو شدید؛ از او نترسید و قصد او کنید و با او به شدت درآویزید و عاطفه و رحمت و رأفت و مدارا درباره‌ی او بکار نبرید؛ زیرا که اینگونه حکم در حق او، حکم درباره‌ی شر و فساد است و خیر برای تمام جامعه‌ی انسانیّت^{۱۷}.

همچنین سید قطب در تفسیر خود ذیل همین آیه‌ی کریمه می‌نویسد: این تحذیر از جانب خداوند اشاره می‌کند به وجود اشخاص و افرادی از مسلمانان که تکالیف جهاد طولانی و مشقت آدمی آن، بر آنها سنگینی می‌کرد و عزم و اراده‌ی آنها را سست می‌نمود و اظهار تمایل به صلح و ترک جهاد می‌کردند تا از مشقت جهاد استراحت کنند. و میل به صلح و آرامش و سستی و ترک محاربه و جهاد، یک امر غریزی و یک خواسته‌ی دائمی نفس بشر است که تربیت اسلامی اینگونه وهن و سستی را با وسایلی معالجه می‌نماید و سستی‌ها و زبونی‌ها را با موفقیت چشمگیر، از نوع انسان‌ها دور می‌کند. لکن این موفقیت به این معنی نیست که دیگر رسوباتی از این راحت‌طلبی‌ها در بعضی از افراد بشر وجود نداشته باشد.^{۱۸}

علی علیه‌السلام در زمینه‌ی صلح مورد پذیرش اسلام می‌فرماید: "وَجَدْتُ الْمَسَالِمَةَ مَا لَمْ يَكُنْ وَهْنٌ فِي الْإِسْلَامِ أَنْجَعُ مِنَ الْقِتَالِ"^{۱۹} ترجمه: صلح و آشتی اگر موجب وهن و سستی و زبونی اسلام نشود، من آن را سودمندتر و مفیدتر از جنگ می‌دانم.

^{۱۷} تفسیر الکاشف، جلد ۵، صفحات ۷۸ و ۷۹

^{۱۸} تفسیر فی ظلال القرآن، جلد ۷، صفحه ۴۷۱

^{۱۹} غررالحکم، حکمت ۱۰۱۳۸

نکته‌ی دیگری که در مسأله‌ی صلح می‌بایست به دقت مورد توجه جامعه‌ی اسلامی و رهبران آن باشد، این است که همانگونه که قبلاً نیز اشاره کردیم؛ دشمن چه بسا در شرایطی که کار بر او سخت شده و خود را در معرض شکست می‌بیند و یا نیروهای خود را پراکنده یافته احتیاج به تجدید سازمان و قوا را احساس می‌کند و یا تصمیم می‌گیرد با فریفتن مسلمین، آنها را از فکر و آمادگی نبرد خارج ساخته، آن‌گاه غافلگیرانه بر ایشان بتازد؛ در چنین شرایطی، ندای صلح طلبی سر داده و از در سازش و مدارا وارد می‌شود و اینجاست که مسلمین می‌بایست هشیاری کامل خویش را حفظ نموده و فریب این ادعاهای دروغین صلح‌جویی را نخورند و کارزار را تا پیروزی نهایی ادامه دهند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در همین زمینه به مالک اشتر هشدار می‌دهند که: **"إِنَّ الْعَدُوَّ رَبَّمَا قَارَبَ لِيَتَغَفَّلَ. فَخَذَ بِالْحَزْمِ وَآتَهُمْ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ"**^{۲۰} ترجمه: هر آینه دشمن چه بسا نزدیکی می‌جوید تا غافلگیر سازد؛ پس دوراندیشی پیشه کن و خوش‌بینی را در برابر دشمن متهم دان.

همچنین آن حضرت مسلمین را از قرارداد صلحی که موجبات گرفتاری و مشکلات بعدی را برای آنان فراهم می‌سازد، به شدت برحذر داشته و از عقد چنین قراردادی منع نموده‌اند؛ آنجا که می‌فرماید: **"وَلَا تَعْقُدْ عَقْدًا تَجُوزُ فِيهِ الْعِلَلُ"**^{۲۱} ترجمه: عهد و پیمانی مبنی که در آن تأویل و بهانه و بکار رفتن مکر و فریب راه داشته باشد.

صاحب کتاب ارزنده‌ی کشف الغطاء فتوای خویش در مورد صلح را چنین بیان می‌کند: **"إِذَا رَأَى الْإِمَامُ أَوْ نَائِبُهُ الْخَاصُّ أَوْ مَنْ قَامَ بِسِيَاسَةِ عَسَاكِرِ الْمُسْلِمِينَ ضَعْفًا أَوْ وَهْنًا فِيهِمْ وَ رَأَى أَنْ إِيقَاعَ الصُّلْحِ بَيْنَ الْفَرِيقَيْنِ أَصْلَحُ وَ أَوْثَقُ بِحِفْظِ شَرِيعَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، أَوْ قَى الصُّلْحِ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ عَلَى الْوَجْهِ الْأَصْلَحِ"**^{۲۲} ترجمه: اگر امام یا نایب خاص او یا کسی که سیاست قشون مسلمانان را عهده‌دار است، در سپاه مسلمین ضعف و ناتوانی و یا سستی ببیند و صلح بین دو گروه متخاصم را به صلاح مسلمین و حفظ شریعت سیدالمرسلین تشخیص دهد؛ بین دو گروه متخاصم آن‌گونه صلحی که به نفع و صلاح مسلمین است؛ برقرار می‌کند.

۴. مُهَادَنَه يَآ آتَشِ بَسِ مَوْقَت

مُهادنه به معنی ترک جنگ و جدال و مبارزه است تا وقت و زمان معین و معلوم؛ بنا بر قرارداد و تراضی طرفین؛ و این در اسلام جایز است و گاه واجب می‌شود. در قرارداد مُهادنه صیغه و لفظ مخصوص معتبر نیست. هر کلام و

^{۲۰} نهج البلاغه، نامه ۵۳

^{۲۱} نهج البلاغه، نامه ۵۳

^{۲۲} کشف الغطاء، کتاب الجهاد، صفحه ۳۹۹

اشاره و کنایه که مفید مُهادنه باشد، کفایت می‌کند. قرارداد مُهادنه بین دو جمعیت و گروه کثیر واقع می‌شود و از شئون امام علیه‌الصَّلوة و نائب خاص و عام او است و در صورت غیبت آن حضرت و در دسترس نبودن نواب آن جناب، عقد قرارداد مُهادنه، با امراء و رؤساء و حکام است که سیاست سپاه و لشکر به عهده‌ی آنها است. و غیر امام و نواب و امراء و حکام، کسان دیگر که کار جنگ به آنها مربوط نیست، نمی‌توانند مُهادنه کنند. اگر چنانچه قرارداد مُهادنه مشروط به عوض کم و یا زیاد و یا مشروط به رفت و آمد طرفین به محله‌های یکدیگر و یا مشروط به محلّ و مکان مخصوص و یا مشروط به سایر شروط شرعی باشد؛ صحیح و رعایت آن شروط لازم است. در ایقاع و انجام مُهادنه باید صلاح و مصلحت مسلمین منظور شود؛ پس اگر مسلمانان توانا و نیرومند باشند و هیچ‌گونه صلاح و مصلحت برای آنها نبوده باشد؛ مُهادنه جایز نیست. و در صورت توانایی و نیرومندی مسلمین و مصلحت داشتن برای آنها، بیشتر از یک سال و در صورت ضعف و ناتوانی مسلمین بیشتر از ده سال مُهادنه جایز نیست. نقض قرارداد هُدنه جایز نیست؛ مگر بقاء آن موجب فساد بر مسلمین باشد که در اینصورت نقض آن لازم است و بعد از نقض، تعرّض بر کفّار جایز نیست؛ تا آنها به مأمّن و محلّ و مسکن برگردند.^{۲۳}

۵. نتیجه گیری

همانگونه که ملاحظه کردیم؛ ضرورت شرعی دفاع در برابر دشمنان مسلمین اعمّ از اینکه کافر یا مسلمان باشند؛ امری مسلم و قطعی است و چنانچه فرهنگ و عقاید اسلامی از طریق هجوم نظامی دشمن در معرض تهدید قرار گیرد؛ یا سرزمین‌های اسلامی در معرض تصرف دشمن واقع شود؛ و یا جان و ناموس مسلمانان تحت سلطه‌ی اجانب درآید؛ و یا گروهی از مسلمین درگیر جنگی با ستمگران و بغاّ گردند؛ بر همه‌ی مسلمین دفاع واجب و ضروری است. خصوصاً در برابر بغاّ، کارزار باید تا متلاشی کردن مرکزیت دشمن ادامه یابد؛ زیرا در غیر این صورت دشمن شکست خورده، مجدداً تمدید قوا و تجدید سازمان نموده، یورش خود را از سر خواهد گرفت.

در مسأله‌ی صلح نیز آنچه محور تصمیم‌گیری است، صلاح و مصلحت مسلمین است که امام و رهبر جامعه‌ی اسلامی باید تشخیص دهد؛ و به هیچ‌وجه راحت‌طلبی و گریز از سختی‌های جان، نباید توجیهی برای دست کشیدن از نبرد و سازش با دشمن گردد؛ و از سوی دیگر ندهای دروغین صلح‌طلبی دشمن که برای فرار از شکست و نابودی کامل، یا به منظور اغفال و حمله‌ی غافلگیرانه به مسلمین سر داده می‌شود؛ به هیچ‌وجه نباید در اراده‌ی امت اسلامی برای ادامه‌ی کارزار تا پیروزی نهایی تزلزلی ایجاد نماید. پذیرش آتش‌بس موقت نیز دقیقاً چنین حکمی دارد و تنها مصالح مسلمین و بدست آوردن فرصتی برای تمدید قوا علیه دشمنان است که وجود چنین آتش‌بسی را توجیه می‌نماید.

با توجه به مسائل فوق، بدیهی است جمهوری اسلامی ایران که مورد هجوم و تجاوز رژیم مزدور صدام قرار گرفته و اکنون با عنایات الهی و ایثار و مقاومت امت شهیدپرور، می‌رود تا برای همیشه طومار این رژیم جنایت‌پیشه را درهم نوردد؛ به هیچ‌وجه مجاز نیست ارتش نیمه‌جان دشمن را رها سازد تا صدام و اربابان او مجدداً آنها را تجهیز نموده و در شرایطی که مناسب تشخیص دهند؛ هجوم و تجاوز خویش را علیه انقلاب و جمهوری اسلامی ایران از سر گیرند.

السَّلَامُ عَلَىٰ أَنْصَارِ دِينِ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ